وبگوی که رسول خدای ترا سلام میرساند و میگوید که زاد ترا فراموش
کردم خدای تعالی جبرئیل را بمن فرستاد تا مرا یاد داد چون آن مرد جدیر
رسید همان کلمات را می گفت و چون پیغام رسول را صلی الله علیه وسلم
رسانید گفت الحمد لله رب العالمین ذکرنی ربی من فوق سبع سموات
ومن فوق عرشه ورحم جزعی وضعفی پس گفت یا رب کما لم تنس جدیرا
فاجعل جدیرا لا ینساک پس آن مرد انچه شنید یاد گرفت و پیش جدیرا
رسول صلی الله علیه وسلم آمد و باز گفت فرمود که اگر تو نیز سر خود بسوی
آسمان بالا کنی هر آینه هر کلام و برا نوری بینی بلند در میان آسمان و زمین
وازانجمله آنست که روزی رسول صلی الله علیه وسلم که میخواهم که جایی
بجایی فرستم چیزی تصدق کنید عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه
گفت یا رسول الله نصف مال خود میدهم و نصفی برای عیال خود میگذارم
و صحابی دیگر یک صاع تمر آورد و گفت یا رسول الله دو صاع تمر اجره
دلو کشیدن گرفته ام یک صاع از برای اهل خود گذاشتم و یک صاع
اینک آورده ام منافقان در شان عبد الرحمن بن عوف رضی الله
عنه گفتند که این تصدق از برای سمعه و ریاست و در شان آن

صحابی دیگر گفتند

صحابی دیگر گفتند که خدا و رسول خدا ازین نیازند از صاع تمر این
مرد خدای تعالی آیت فرستاد که الذین یلمزون المطوعین فی الصدقات
وازانجمله آنست که میمونه رضی الله عنها گفته است که در شبی
نوبت من بود رسول صلی الله علیه وسلم بوضو ساختن برخواست
ناگاه آوازی بگوش من آمد که می فرمود لبیک لبیک سه بار
از وی پرسیدم که یا رسول الله آنجا با تو که بود که سخن میگفت فرمود
که راجز بنی کعب بود که از من طلب نصرت میکرد ایشان را گمان ان
شده است که ایشان را در مکه می کشند از آن سه بار و سه روز بر نیاید
که از بنی کعب کسی آمد و با رسول صلی الله علیه وسلم نماز گذارد و رجزی
خواند مضمون آن طلب نصرت از برای بنی کعب رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود که لبیک لبیک پس از مدینه بیرون آمد و در روحار
نزول فرمود نظر کرد دید که ابری بر آمد فرمود که این از برای
نصرت بنی کعب بر آمده است وازانجمله آنست که ابن مسعود
رضی الله عنه گفته است که در شب میرفتیم با رسول صلی الله علیه
وسلم فرمود که کیست که وقت نماز را آگاه دارد من گفتم که من

صدق الله ورسوله صلی الله علیه [illegible]
یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
[illegible]